

کتاب

فلسفه

ویل باکینگهام و دیوید کران

ترجمه شهاب الدین عباسی



نشر نخستین



عنوان و نام پدیدآور: کتاب فلسفه / ویراستاران سیسیل لن دوآ، اندرو سودک، سارا تاملی؛ برگردان شهاب‌الدین عباسی / مشخصات نشر: تهران: نخستین، ۱۳۹۸. مشخصات ظاهری: ۳۴۶ ص: مصور، جدول / شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۲۷-۱۵۶-۴ وضعیت فهرست‌نویسی: قیفا / یادداشت: عنوان اصلی: The book of philosophy موضوع: فلسفه / Philosophy / شناسه افزوده: لاندو، سیسیل، / Landau, Cécile / سودک، اندرو، / Szudek, Andrew Andy / تاملی، سارا، / Tomley, Sarah / ویراستار: عباسی، شهاب‌الدین، ۱۳۴۵- مترجم رده‌بندی کنگره: ۲۱DB / رده‌بندی دیویی: ۱۰۰ / شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۴۵۵۷۳



نخستین

فلسفه

ایده‌های بزرگ به زبان ساده

ویل باکینگهام، پیتر جی. کینگ، مارنن

داگلاس برنم، کلایو هیل و ماس

مترجم: شهاب‌الدین عباسی

چاپ اول، زمستان ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نگین / چاپ: تصویر

حروف نگاری: آتلیه نگارگران / ۰۹۱۲۲۱۳۰۲۸۰

طرح جلد و اجرای کامپیوتری: امیر قشقایی



تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

تقاطع روانمهر، پلاک ۲۲۷

تلفن: ۶۶۴۹۸۱۴۸-۶۶۴۱۸۹۷۹

www.nabook.ir

حق چاپ محفوظ است

دنیای قرون وسطا

۲۵۰ - ۱۵۰۰ م

زندگی بررسی نشده ارزش زیستن ندارد

سقراط ۴۶

معرفت زمینی سایه‌ای بیش نیست

افلاطون ۵۰

حقیقت در جهان اطراف ما جای دارد

ارسطو ۵۶

مرگ نزد ما هیچ است

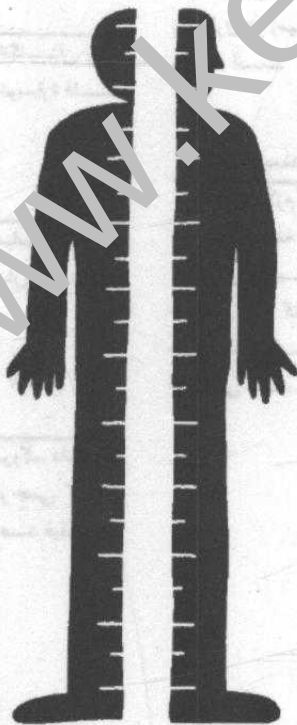
پیکوروس ۶۴

کسی بیشترین را دارد که به حداقل

قانع باشد - دیوگنس سینوپی ۶۶

هدف زندگی، زیستن بر وفق طبیعت است

زن ۶۷



مقدمه ۱۰

جهان باستان

۷۰۰ ق.م - ۲۵۰ م

هر چیزی از آب ساخته شده است

تالس میلِتوس ۲۲

دانویی که بتوان نامید،

دانوی ابدی نیست

لائودزو ۲۴

عدد، حاکم، صورت‌ها و ایده‌ها است

فیثاغورس ۲۶

خوشبخت کسی است که به

خود چیره شده است

سیندارتا گوتاما ۳۰

به وفاداری و صداقت به عنوان

اصول اولیه پایبند باش

کنفوسیوس ۳۴

هر چیزی در سیلان است

هراکلیتوس ۴۰

همه چیز واحد است

پارمنیدس ۴۱

انسان مقیاس همه چیز است

پروتاگوراس ۴۲

وقتی کسی هلوبی برای من می‌اندازد،

من در مقابل، آلوبی به او می‌دهم

موزی ۴۴

هیچ چیز وجود ندارد،

مگر اتم‌ها و فضای خالی

دموکریتوس و لئوکیپوس ۴۵

خدا منشأ شرور نیست

قدیس آوگوستین هیپوبی ۷۲

خدا اندیشه‌ها و اعمال آزاد

ما را پیش بینی می‌کند

بوئتیوس ۷۴

روح متمایز از بدن است

ابن سینا ۷۶

فقط با اندیشیدن به خدا

می‌توانیم بدانیم او وجود دارد

قدیس آنسلم ۸۰

فلسفه و دین ناسازگار نیستند

ابن رشد ۸۲

خدا هیچ صفتی ندارد

ابن میمون ۸۴

اندوه مخور، هر چه از دست بدهی

به شکلی دیگر باز می‌گردد

جلال الدین محمد مولوی ۸۶

عالی همیشه وجود نداشته است

توماس آکوئیناس ۸۸

خدا چند دگر است

نیکولاس کوزایی ۹۶

هیچ چیز ندانستن،

خوشبخت‌ترین زندگی است

دسیدریوس اراسموس ۹۷



خود را حد و مرزهای جهان می‌انگارد
آرتور شوپنهاور ۱۸۶

الهیات انسان‌شناسی است
لودویک اندرئاس فوئرباخ ۱۸۹

فرد بر ذهن و بدن خود فرماتر است
جان استوارت میل ۱۹۰

اضطراب، سرگیجه آزادی است
سورن کرگور ۱۹۴

تاریخ همه جوامع موجود تاکنون
تاریخ طبقاتی بوده است
کارل مارکس ۱۹۶

آیا اصلاً شهرت با وجودان
خود را با قانونگذار بسپارد؟
هنری دیوید تورو ۲۰۴

در نظر بگیر که امور چه اثراتی دارند
چارلز سندرس پیرس ۲۰۵

چنان عمل کن که گویی آنچه
می‌کنی تأثیر می‌گذارد
ویلیام جیمز ۲۰۶

عصر انقلاب ۱۷۵۰ - ۱۹۰۰

شک وضعیت خوشایندی نیست،
ولی یقین ناممکن است
ولتر ۱۴۶

عرف راهنمای بزرگ زندگی است
دیوید هیوم ۱۴۸

انسان آزاد آفریده شد اما
همه جا در زنجیر است
ژان ژاک روسو ۱۵۴

انسان حیوانی است که معامله می‌کند
آدم اسمت ۱۶۰

جهان بر تو دارد:
بدن را می‌ماند بیرونی
ایمانوئل کانت ۱۶۴

جامعه در واقع یک قرارداد است
ادموند برک ۱۷۲

بیشترین خوشبختی برای بیشتر افراد
جورج بنتام ۱۷۴

ذهن جنسیت ندارد
مری وولستونکرافت ۱۷۵

نوع فلسفه‌ای که فرد انتخاب می‌کند
به نوع شخصیت او بستگی دارد
یوهان گوتلیب فیخته ۱۷۶

درباره هیچ موضوعی کمتر از
فلسفه، فلسفه ورزشی نشده است
فریدریش شلینگ ۱۷۷

واقعیت یک فرایند تاریخی است
گئورگ هگل ۱۷۸

هر انسانی حد و مرزهای میدان دید

رُسناس و عصر عقل ۱۵۰۰ - ۱۷۵۰

هدف وسیله را توجیه می‌کند
نیکولو ماکیاولی ۱۰۲

شهرت و آرامش هرگز با هم
جمع نمی‌شوند
میشل دو مونتینی ۱۰۸

دانش قدرت است
فرانسیس بیکن ۱۱۰

انسان یک ماشین است
تامس هابز ۱۱۲

من فکر می‌کنم پس هستم
رنه دکارت ۱۱۶

تخیل در مورد همه چیز تصمیم می‌گیرد
بلز پاسکال ۱۲۴

خدا علت همه چیز است،
و همه چیز در اوست
بندیکت اسپینوزا ۱۲۶

دانش هیچ انسانی نمی‌تواند
فراتر از تجربه او برود
جان لاک ۱۳۰

دو نوع حقیقت وجود دارد:
حقایق عقلی و حقایق واقع
گوتفریت لایبنیتس ۱۳۴

وجود داشتن، مُدرک شدن است
جورج بارکلی ۱۳۸



دنیای مدرن

۱۹۰۰ - ۱۹۵۰

می تواند فیلسوف شود

کارل یاسپرس ۲۴۱

زندگی مجموعه‌ای از

برخوردها با آینده است

خوزه اورتگائی گاسیت ۲۴۲

برای فلسفه ورزی اول باید اعتراف کرد

هاجیمه تانا به ۲۴۴

حدود زبان من حدود جهان من است

لودویگ ویتگنشتاین ۲۴۶

ما خود موجوداتی هستیم

که باید تحلیل شوند

مارتین هایدگر ۲۵۲

تجربه به خود خود علم نیست

رودولف کارناب ۲۵۶

تجربه به خود خود علم نیست

روالدولف دارنار ۲۵۷

تنها راه شناختن یک شخص

بی دریغ دوست داشتن درست

والتر بنیامین ۲۵۹

آنچه هست نمی تواند راست باشد

هربرت مارکوزه ۲۵۹

تاریخ به ما تعلق ندارد بلکه

ما به تاریخ تعلق داریم

هانس گئورگ گادامر ۲۶۰

یک گزاره علمی تا آنچه که

درباره واقعیت سخن می گوید

کارل پوپر ۲۶۲

باید ابطال پذیر باشد

هوش یک مقوله اخلاقی است

تنودور آدورنو ۲۶۶

انسان چیزی است که باید از آن برگذشت

فریدریش نیچه ۲۱۴

انسان هایی با اعتماد به نفس می آیند

و می بینند و فتح می کنند

احد حاتم ۲۲۲

هر پیامی، از نشانه ها ساخته شده است

فردینان دو سوسور ۲۲۳

تجربه به خود خود علم نیست

ادموند هوسرل ۲۲۴

شهود در هر جهت حیات وارد می شود

هانی ربرگسون ۲۲۶

ما فقط وقتی فکر می کنیم که

با مسائل رو به رو شویم

جان دیویی ۲۲۸

آنان که نمی توانند گذشته را به یاد

بیاورند محکوم به تکرار آن هستند

جورج سانتایانا ۲۳۲

فقط رنج است که ما را انسان می سازد

میکل داوانامونو ۲۳۳

به زندگی ایمان داشته باش

ویلیام دوبویس ۲۳۴

راه سعادت در کاهش سازمان

یافته کار نهفته است

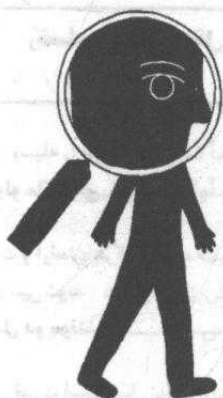
برتراند راسل ۲۳۶

عشق پلی است میان معرفت

فقیرتر و معرفت غنی تر

ماکس شلر ۲۴۰

انسان فقط در مقام فرد



وجود مقدم بر ماهیت است

ژان پل سارتر ۲۶۸

ابتذال شر

هانا آرنست ۲۷۲

عقل در زبان زندگی می کند

امانوئل لویناس ۲۷۳

برای درک دهان باید با پذیرش مانوس

خودمان از آن قطع رابطه کنیم

موریس مرلوپنتی ۲۷۴

مرد، به عنوان انسان تعریف

می شود و زن به عنوان مؤنث

سیمون دو بووار ۲۷۶

انسان یک هنر اجتماعی است

ویلا وایلر ۲۷۸

حسن بنیاد آزادی

از زنجیرها است

آیزایا برلین ۲۸۰

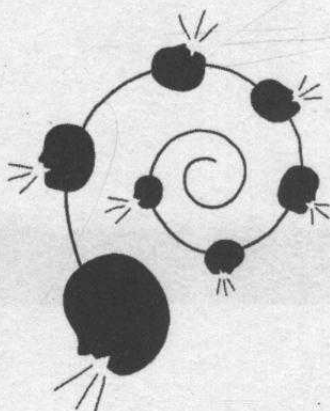
مانند یک کوه فکر کن

آرنه نس ۲۸۲

زندگی بهتر خواهد بود اگر

هیچ معنایی نداشته باشد

آلبر کامو ۲۸۴



هر میلی رابطه‌ای با جنون دارد

لوس ایریگاره ۳۲۰

هر امپراتوری به خودش و جهان می‌گوید
با همه امپراتوری‌های دیگر فرق دارد

ادوارد سعید ۳۲۱

اندیشه همیشه به مدد

تقابل کار کرده است

هنر سیکسو ۳۲۲

در فمینیسم عصر حاضر کی

ش خدا را ایفا می‌کند؟

ژرژ کریستوا ۳۲۳

فلسفه فقط یک حرفه نوشتنی نیست

هنری اودرا ۳۲۴

در رنج کشیدن، حیوانات با ما برابرند

پیتر سینگر ۳۲۵

همه بهترین تحلیل‌های مارکسیستی،

همیشه تحلیل یک شکست هستند

اسلاوی ژیزک ۳۲۶

راهنا ۳۳۰

واژه‌نامه ۳۴۰



دانش تولید می‌شود تا به فروش برسد

ان فیلپو لیوتار ۳۹۸

برای سیاه‌پوست فقط یک سرنوشت

وجود ندارد، سفید است

فرانتس فانون ۳۰۰

انسان، اختراع زمانه آخر است

میشل فوکو ۳۰۱

اگر تصمیم بگیریم، می‌توانیم دردبایی

از توهم‌های تسلی‌بخش زندگی کنیم

نوآم چامسکی ۳۰۴

جامعه وابسته به نقد

سنت‌های خود است

یورگن هابرماس ۳۰۶

بیرون از متن هیچ چیز وجود ندارد

ژاک دریدا ۳۰۸

هیچ چیزی در عمق وجود ما نیست

مگر آنچه خودمان آن‌جا گذاشته‌ایم

ریچارد رورتی ۳۱۴

فلسفه معاصر

۱۹۵۰ - زمان حال

زبان یک پوست است

رولان بارت ۲۹۰

چگونه می‌توانیم بدون فرهنگ

امورمان را پیش ببریم؟

مری میجلی ۲۹۲

علم عادی هدف، نظر، یا تجربه‌های

تازه راجع به امور واقع نیست

تامس کوهن ۲۹۲

در پس پرده نادانی اصول

عدالت انتخاب می‌شوند

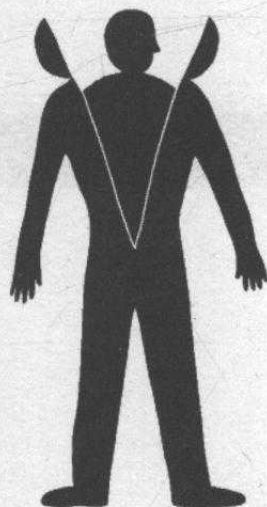
جان رالز ۲۹۴

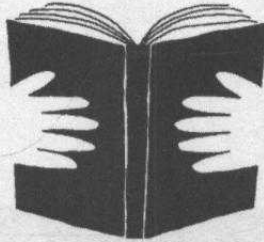
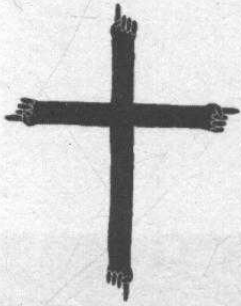
هنر شکلی از زندگی است

ریچارد ولهیم ۲۹۶

هیچ چیز عجیب نیست

پل فایرابند ۲۹۷





نتیجه تفکرش باشد، از خود به جا گذاشت. در واقع، او مباهات می کرد که خردمندترین فرد است چون می دانست که هیچ نمی داند. میراث سقراط، در سنت بحث و گفت و گویی نهفته است که پایه ریزی کرد. در این سنت، پیش فرض های دیگران برای دست یافتن به فهم عمیق و استخراج حقایق بنیادی، زیر سؤال برده می شود. نوشته های شاگرد سقراط، افلاطون تقریباً بدون استثنا به شکل محاوره است که سقراط در آن ها شخصیت اصلی است. بسیاری از فیلسوفان بعدی، الگوی گفت و گو را برای عرضه ایده هایشان، ارائه برهان ها و ضد برهان ها اقتباس کردند، به جای این که استدلال ها و نتیجه گیری هایشان را در قالب جمله های ساده بیان کنند.

فیلسوفی که ایده هایش را به جهان عرضه می کند، احتمالاً بیشتر، چنین اظهار نظر می کند: «او دیده می شود: «بله، اما...» یا «نه می شود اگر...» به جای این که همه چیز فاطعانه بپذیرد. در واقع، فلاسفه با یکدیگر به سبب تقریباً هر جنبه فلسفه به شدت اختلاف نظر داشته اند. برای مثال، افلاطون و شاگردش ارسطو، در مورد مسائل بنیادی فلسفی، نظراتی به کلی مخالف هم دارند، و رویکردهای متفاوتشان از آن زمان تا به حال، دیدگاه های فیلسوفان را چند دسته کرده است. و این هم، بحث های بیشتری برانگیخته و موجب ظهور ایده هایی باز تازه تر شده است. اما چگونه است که این پرسش های

آن ها هم مثل ما که گاهی نظراتمان را با دوستان و همکاران مان در میان می گذاریم، در مورد ایده هایشان با یکدیگر بحث می کردند، و حتی «مدرسه هایی» بنا کردند که نه تنها نتایجی را که به آن ها رسیده بودند، بلکه راه رسیدن به آن ها را هم تعلیم می دادند. آنان شاگردان خود را تشویق می کردند ایده ها را مورد مخالفت و مصادی قرار دهند تا از این راه، ایده های خود را اصلاح کنند و به نظرات جدید و متفاوت برسند. یک تصور غلط رایج این است که فیلسوف به تنهایی و در انزوای خود، به سنجش نظری و فلسفی اش دست پیدا می کند. رسی در واقع، به ندرت این طور است. ایده های جدید از دا بحث ها و تحلیل ها و نقد و بررسی راه و اندیشه های دیگران پدید می آید.

بحث و گفت و گو

فیلسوف برجسته از این جهت سقراط بود. او هیچ نوشته ای، یا حتی هیچ ایده بزرگی که

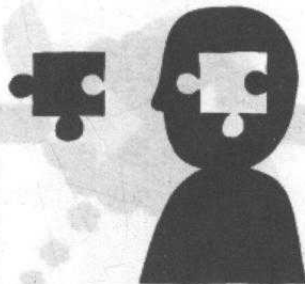
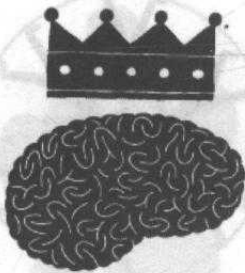
حیرت، بیش از هر چیز، حس درونی یک فیلسوف است؛ هیچ آغاز دیگری غیر از این برای فلسفه وجود ندارد.

افلاطون

فلسفه، آن طور که شاید خیلی ها گمان کنند، فقط جولانگاه و میدان فعالیت متفکران در سالن میرعادی نیست، بلکه کاری است که هر کس می تواند انجام بدهد. وقتی سرگرم مشغله های روزمره نیستیم و فرصت آن را پیدا می کنیم که به فکر فرو برویم و از خودمان پرسش می کنیم چیست و جهان چه معنایی دارد، در واقع داریم کار فلسفی می کنیم.

ما انسان ها بنا بر طبیعتمان موجود کنجکاو هستیم و ناگزیر، در مورد جهان پیرامون خود و جایگاهمان در آن به حیرت می افتیم و می اندیشیم. توانایی هایی عقلی هم داریم که به ما امکان می دهند همان طور که دچار حیرت می شویم، فکر هم بکنیم. اگر چه ممکن است متوجه آن نشویم، اما هر وقت که فکر می کنیم و سرگرم استدلال می شویم، داریم به طبری فلسفی می اندیشیم.

فلسفه بیش از این که پاسخ ارائه بدهد، راجع به روند سعی و تلاش برای یافتن این پاسخ هاست. فلسفه این کار را به مدد فکر کردن انجام می دهد نه با پذیرفتن بی چون و چرای ایده ها و نظرات مرسوم یا مرجعیت سنتی. نخستین فیلسوفان، در یونان و چین باستان، متفکرانی بودند که با تبیین های جاف تادیای که ادیان و رسوم قدیم فراهم می کردند قانع نمی شدند. آن ها پاسخ هایی را جست و جو می کردند که توجیهات و دلایل عقلی داشتند.



پرسش‌هایی حیاتی برای تفکر فلسفی‌اند، چون برای این که بتوانیم درست استدلال کنیم باید قادر باشیم بر معرفتمان تکیه کنیم. علاوه بر این، لازم است دامنه و حدود معرفتمان را تعیین کنیم. در غیر این صورت نمی‌توانیم مطمئن باشیم که واقعاً به چیزی که فکر می‌کنیم می‌دانیم علم داریم، و به نحوی حواس‌مان ما را فریب ندهاند که آن را باور کنیم.

منطق و زبان

استدلال، بر اثبات درستی گزاره‌ها متکی است. پس از این کار می‌توان قطار اندیشه را راه انداخت و برای رسیدن به نتیجه پیش رفت. این موضوع ممکن است حالا برای ما بدیهی باشد، ولی این ریزی برهان‌های عقلی، فلسفه را از تبیین‌های خرافاتی و اساطیری که از نخستین فیلسوفان وجود داشته، متمایز می‌کند. این متفکران ناچار بودند راهی بیندیشند که به آن‌ها اطمینان بدهد ایده‌هایشان معتبر است.

خرافه، کل جهان را

به شعله‌های آتش درمی‌اندازد؛
فلسفه آن‌ها را فرومی‌نشاند.

ولتر

بعد توسط علم مدرن توضیح داده شده، ولی پرسش‌های متافیزیکی‌ای مانند این که «چرا چیزی هست به جای این که عدم باشد؟» به سادگی پاسخ نمی‌گیرند. از آن جا که وجود ما هم بخشی از عالم است، متافیزیک وجود انسان را هم بررسی می‌کنند. این مسئله را می‌کاود که آگاه بودن به چه معنی است. ما چگونه جهان اطراف خود را ادراک می‌کنیم، و آیا اشیاء مستقل از ادراک ما وجود دارند؟ ارتباط میان ذهن و بدن ما چیست، و آیا چیزی به نام نفس نامیرا وجود دارد؟ بخشی از متافیزیک که بطور به پیش‌پا نیامده مربوط به وجود است، وجود انسان را نام دارد. وجودشناسی قلمرویی وسیع است. بنیان بخش بیشتر فلسفه غرب را تشکیل می‌دهد.

به محض این که فلاسفه شروع کردند حکمت رایج را به محک تبیین‌های عقلی زدند، پرسش بنیادی دیگری آشکار شد: «چگونه می‌توانیم بدانیم؟» پژوهش راجع به ماهیت و حدود معرفت، دومین شاخه اصلی فلسفه، یعنی معرفت‌شناسی را تشکیل می‌دهد.

در قلب معرفت‌شناسی، این پرسش مطرح است که ما چگونه معرفت کسب می‌کنیم؟ چگونه به آنچه می‌دانیم علم پیدا می‌کنیم؟ آیا بخشی یا حتی همه معرفت ما فطری است یا هر چیزی را از تجربه می‌آموزیم؟ آیا می‌توانیم تنها از راه استدلال، به چیزی علم پیدا کنیم؟ این‌ها

فلسفی هنوز هم در بحث و گفت‌وگو قرار می‌گیرند؟ چرا متفکران به پاسخ‌های قطعی دست پیدا نمی‌کنند؟ این «پرسش‌های بنیادی» چه هستند که فلاسفه در طول قرن‌ها بن‌ها دست و پنجه نرم کرده‌اند؟

وجود و معرفت

اولین فیلسوفان واقعی، در حدود ۲۵۰۰ سال قبل در یونان باستان ظاهر شدند، چیزی که حس حیرت و شگفتی را در آن‌ها می‌دید، جهان اطرافشان بود. آن‌ها زمین و همه شکل‌های مختلف حیات در طبیعت را می‌دیدند؛ خورشید، ماه، ستارگان و پدیده‌های طبیعی‌ای مانند آب و هوا، زمین‌لرزه‌ها، و کسوف‌ها را. آنان در جست‌وجوی توضیح و تبیین‌هایی برای همه این‌ها بودند. نه اساطیر و افسانه‌های رایج درباره خدایان، بلکه چیزی که کنج‌کاوی و خردشان را راضی کند. اولین پرسشی که ذهن این فیلسوفان نخستین را به خود مشغول می‌کرد این بود که «عالم از چه ساخته شده است؟» این پرسش، خیلی زود گسترش پیدا کرد و تبدیل به این پرسش عام‌تر شد که «ماهیت هر چیزی که وجود دارد، چیست؟»

این پرسش مربوط به شاخه‌ای از فلسفه است که اکنون متافیزیک یا مابعدالطبیعه خوانده می‌شود. اگرچه بخش بیشتر پرسش اصلی از آن زمان به